

# عمّار حلب



به قلم  
محمد علی جعفری

مجموعه آثار  
عمّار حلب

[www.ketab.ir](http://www.ketab.ir)



برای دریافت فایل صوتی کتاب عمّار حلب،  
QR کد روبه‌روراسکن کنید.



انشارات روایت فتح

هرگونه بهره برداری متنی، صوتی، تصویری و نرم افزاری  
(شبکه‌های اجتماعی، پادکست و ...) از کل اثر مجاز نیست  
(استفاده تبلیغی و ترویجی کوتاه بلامانع است.)

## عمار حلب

شهید محمد حسین محمدخانی

به قلم محمد علی جعفری

نوبت چاپ: بیست و هفتم، ۱۴۰۳، شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

مشاور و تألیف: محمد قاسمی پور

نقاشی جلد: کاظم علیرضا

ویرایش: مؤسسه «ویراستاران»، اختر آقاچونی

سر ویراستار: مهدی صالحی دره بیدی

شابک: ۹۶۸-۴-۳۳-۹۷۸

قیمت: ۱۹۰۰۰۰ تومان

حقوق چاپ و نشر برای روایت فتح محفوظ است.

جعفری، محمد علی، ۱۳۶۶-

عمار حلب: شهید محمد حسین محمدخانی / محمد علی جعفری.

تهران: روایت فتح، چاپ بیست و هفتم، ۱۴۰۳، ۳۲۸ ص، مقور.

مداخنان حر: ۷

ISBN: 978-600-330-598-4

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. شهید محمد حسین محمدخانی. ۲. محمدخانی، محمد حسین. ۱۳۶۴-۱۳۹۲. ۳. شهیدان مسلمان -

سوریه - سرگذشتنامه. ۳. Biography - Syria - Muslim martyrs

۴. شهیدان - سوریه - سرگذشتنامه. ۵. Biography - Syria - martyrs

رده بندی کنگره: ۱۳۹۶ م ۳۲۸ BP ۵۲/۶۶

رده بندی دویی: ۲۹۷/۹۸۲

شماره کتابشناسی ملی: ۴۶۳۳۷۶۱

دفتر: ۸۸۸-۰۹۷۴۸، فروشگاه: ۸۸۸۹۷۸۱۴، پخش: ۸۸۸۵۳۹۰۸

نشانی: تهران، میدان فردوسی، خیابان شهید سپهبد قرنی، شماره ۱۶

www.revayatfath.ir

## مقدمه

به اسم حبیب؛ همان اذن که محمد حسین هم نوشتن را آن شروع می کرد. قدیم ترها که روزگار بر چسب و استیکر نبود، بچه های درس خوان و سربه راه، از معلم های مدرسه، برگ برنده می گرفتند. زیاد که می شد، جایزه درست و درمانی در انتظارشان بود؛ آن هم جلوی بقیه، سر صبحگاه.

به برگ برنده هایی که توی ذهنم به محمد حسین داده بودم، فکر می کردم: -وقتی بعد از عقدمان توی اتاق اشک<sup>۱</sup> حرم امام رضا علیه السلام، اولین کسی بود که زنگ زد از لبنان و تبریک گفت و ذوق کرد از این اتفاق؛

---

۱. از صحن گوهرشاد به طرف صحن جمهوری اسلامی، بست شیخ بهایی، اتاقک

-وقتی توی قلعه گنج کرمان، یک جوان تهرانی شش دانگ، بچه‌های فقیر و ماه‌ها حمام نرفته کپرنشین را بغل می کرد، نوازش می کرد، می بوسید و ساعت‌ها زیر ظل آفتاب، وسط خاک و خل، با بازی جمع‌شان را گرم می کرد تا از ته دل بخندند؛

-وقتی بعد از خستگی‌های مدام توی اردوی جهادی، از میان آن همه جسم و جان کوفته و آشفته، جان می گرفت برای نماز شب و مناجات؛

-وقتی هر سال، وسط روضه‌های ظهر عاشورا، توی خانه دانشجویی اش، خود را برای اربابش کبود می کرد....

راه افتادم بین نام‌های دور و برش و پیرسان پیرسان برگ برنده‌هایش را جمع کردم. دیدم حق داشت بنام او برگ برنده‌هایش را رو کند. حق داشت به ازای همه آن‌ها، از دستان اربابش، قتل و شهادت بگیرد. حق داشت، نوش جانش!

www.ketab.ir